

دبیر کمیته کردستان محمد آنگران
Tel: 00491635112025
E-mail: moasangaran@googlemail.com

مسئول ارتباطات شهرهای کردستان عبدل گلپریان
Tel: 00358 405758250
E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

ایسکرا ۶۱۵

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.iskraa.net

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

www.m-hekmat.com

چهارشنبه ها منتشر میشود

۲ فروردین ۱۳۹۱، ۲۱ مارس ۲۰۱۲

سردبیر: عبدل گلپریان

ایسکرا فرا رسیدن سال ۹۱ را
به همه مردم آزاده تبریک می گوید.
به امید تحقق آزادی و یک دنیای بهتر

نگاهی به تاریخچه حزب کمونیست ایران و کومه له مصاحبه ایسکرا با نسان نودینیان



حزب دمکرات کردستان ایران و تهدیدات اخیر جنگی

چندی پیش نوشته ای به قلم
امید آذرخش، تحت عنوان "بحران
هویت و مشروعیت در حزب
دمکرات کردستان" در سایت کردی
"بیان" چاپ شده بود که نگاهی به
اصطلاح دارد به بحران هویتی در
حزب دمکرات کردستان، شاخه



ناصر اصغری

صفحه ۴

پیام تسلیت بمناسبت درگذشت بهار زندی



با تاسف فراوان مطلع شدیم بهار
زندنی بعد از چند ماه مواجهه با
بیماری سرطان روز جمعه ۲۶
اسفندماه در سن ۲۶ سالگی در
میان غم و اندوه خانواده، بستگان و
دوستانش در سندرچ جان خود را از
دست داد. بهار زندنی شخصیتی
مبارز و انقلابی و چهره ای محبوب و

صفحه ۳

میثاق جهانی ۹۹ در صدی ها!
بیا بیه کنگره هشتم حزب کمونیست کارگری ایران

سیر وقایع و رویدادهای آندوره را از
زبان کادرهای اصلی آن به نسل
جدید معرفی کند. برای این منظور
با نسان نودینیان از کادرهای مقطع
تشکیل حزب کمونیست ایران پای
گفتگو نشستیم. با تشکر از شما که
در این مصاحبه شرکت کردید اولین
سؤال این است: ضرورت تشکیل
حزب کمونیست ایران در شهریور
سال ۶۲ بر اساس چه نیازی بود؟



ایسکرا: نسل جدید اطلاع
چندانی از پروسه تشکیل حزب
کمونیست ایران را ندارد. نشریه
ایسکرا می خواهد تشکیل حزب و

نسان نودینیان: از تشکیل حزب
کمونیست ایران نزدیک به سه دهه
میگذرد. ارزیابی های من مربوط به

صفحه ۲

پیام تبریک حمید تقوائی به مناسبت نوروز فرا رسیدن سال نو را به همه مردم آزاده ایران تبریک میگویم

فراخوان جهانی اول ماه مه

چنین آمده است:
روز اول مه ۲۰۱۲، کار
تعطیل است. کلاس درس تعطیل
است. رفتن به خرید و مراجعه به
بانک و هرگونه داد و ستد تعطیل
است. ساکنان کره زمین خیابان ها
"جنبش اشغال" در آمریکا
مردم سراسر جهان را به اعتراضی
جهانی فراخوانده است. در این
فراخوان از جهانیان خواسته شده
است که در اول مه کار را تعطیل
کنند و به خیابانها بیایند و در آن

صفحه ۳

زندگی نامه من (بخش هفتم) / سهیلا شریفی

صفحه ۶

شعبده بازی علی جوادی در مخالفت با اعتراض عریان / عبدل گلپریان

صفحه ۴

اعتصاب کارگران پروژه مسکن مهر در شهر بانه

صفحه ۵

آزادی مهر داد امین وزیری و صدیق کریمی از زندان

صفحه ۸

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱ نگاهی به تاریخچه حزب ...

انقلابی بر موانع فکری - سیاسی و عملی گرایشات غالب در چپ ایران که خود را در شکل گرایش پوپولیستی و خلق گرایی (سوسیالیسم خرده بورژوازی) بروز میداد، بود. نقد مبنایی فکری این گرایشها اساسا و بشکل منحصرا بفردي توسط اتحاد مبارزان کمونیست و منصور حکمت پیش میرفت. کنگره های سوم کومه له و کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست پروسه تشکیل حزب و برنامه حزب را تسریع کردند. بررسی و بازخوانی دستاوردهای تئوریک کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در همین رابطه اهمیت دارد. امیدوارم در یک فرصت مناسب بتوانیم به جوانب تئوریک - عملی این کنگره که به نظر من در سیر تشکیل حزب کمونیست ایران و روشن کردن پراتیک عملی - کمونیستی در جنبش کمونیستی ایران را روشن و صریح بیان کرد، بپردازیم. رجوع نسل جوان به این ادبیات برای شناخت پایه ای امروزی از کمونیسم معاصر بسیار ضروری و حیاتی است. من خوانندگان ایسکرا را به مراجعه به سایت منصور حکمت و مطالعه مجدد سخنرانی های منصور حکمت در ارتباط با کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست تشویق و دعوت میکنم. تشکیل حزب کمونیست ایران اتفاق مهمی در بعد از انقلاب ۱۳۵۷ است. تشکیل این حزب و ضرورت دستیابی طبقه کارگر و کمونیستها به حزب کمونیست در بطن رویدادهای جهانی و انقلاب ۱۳۵۷ به عرصه مبارزه طبقاتی رانده شد. من اینجا یک پاراگراف از سخنرانی منصور حکمت در کنگره سوم کومه له را که در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۱ این کنگره برگزار شده است را میآورم تا بتوانیم مسائل اساسی پیششاروی طبقه کارگر و کمونیستها را توضیح بدهیم «انقلاب ایران از همان پیش از قیام از نقطه نظر کار کمونیستها یک ویژگی خاص داشت. آن ویژگی این بود که در حالی که چه از نظر نظری و چه از لحاظ شرایط عینی، انقلابی بود که نمیتوانست بدون رهبری طبقه کارگر به پیروزی رسد، طبقه کارگر خود طبقه ای متشکل نبود و حزب کمونیستی که منافع او

تمام مقدرات و تمام لحظات آن رویداد را از آغاز تا تشکیل حزب کمونیست ایران و سپس جدائی ما از این حزب را در برمیگیرد.

ایسکرا: در مورد گذشته کومه له بگویید! کلام اتفاقات ملموس از نقطه نظر جامعه و مردم با تشکیل حزب کمونیست ایران در سازمان کردستان این حزب یعنی کومه له از نظر شما مهم بودند و ارزیابی خود شما از آن تاریخ چیست؟

فسان نودینیان: اجازه میخواهم مختصرا و کوتاه در مورد گذشته و سرنوشت سیاسی این سازمان نکاتی برای خوانندگان عزیز ایسکرا بیان کنم. در محل زندگی و فعالیت سیاسی ما میروان و سنندج ما از طریق تعداد زیادی از رفقا با یک سازمان مخفی زیر زمینی اول به اسم "تشکیلات" و سپس کومه له آشنا بودیم. من شخصا تا مقطع شروع مبارزه مسلحانه با کومه له ارتباط تشکیلاتی نداشتم. رفقایی از محفل ما از جمله رفقا فاتح شیخ و عطارستی با کومه له آشنا و مدتی با این تشکیلات فعالیت مشترک داشتند. این تنها امکانی بود که ما با سابقه کومه له و مباحث این تشکیلات آشنا شده بودیم. رفیق ایرج فرزند در مصاحبه بسیار غنی و پر محتوایش در مورد شکل گیری کومه له در مصاحبه با سایت اینترنتی اشتراک (فکر کنم شما هم در یکی از شماره های ایسکرا این مصاحبه را بازتکثیر کرده اید) جوانب بسیار دقیق از حیات سیاسی کومه له را نوشته است. مراجعه به این مصاحبه کار من و خوانندگان نسل جوان را سهل و آسان کرده است. دوره های معینی از اوضاع سیاسی و اجتماعی در سرنوشت کومه له شریک بوده اند. کومه له قبل از انقلاب ۵۷ یک سازمانی در چهارچوب چپ رادیکال چپ ایران بود. قطب بندیهای درونی این چپ و اوضاع بین المللی کمونیسم زمان خود را منعکس میکرد. یکی از مباحث سیاسی آندوره مرزبندی این سازمان با خط و مشی چریکی بود. کومه له معتقد به فعالیت توده ای بود. اکثریت عظیمی از روشنفکران کردستان بویژه در سنندج و میروان تحت تاثیر این خط و مشی توده ای روانه روستاها میشدیم و آگاهانه شغل آموزشی که آنوقت در خط تماس

مستقیم با توده ها بود را انتخاب میکردیم. این دوره ای از حیات سیاسی کومه له است. تشکیلاتی طرفدار زحمتکشان و با مشی توده ای. و به لحاظ سیاسی طرفدار مائو. این دوره را میتوانم تا دوره قیام ۵۷ نامگذاری بکنم. با قیام ۵۷ و تحرك توده ای در ایران کومه له بطور وسیع و علنی به میدان آمد. در سنندج و میروان به نیروی اصلی و قطب اصلی و جدی جامعه تبدیل شد. محمل جمع کردن طیف وسیعی از چپ رادیکال جامعه شد. به مرور مسائل عملی - سیاسی موجود در کردستان چهره کومه له را کردستانی کرد. با آغاز سرکوب کردستان، مساله ملی و مبارزه برای حق تعیین سرنوشت بعنوان یک کشمکش اجتماعی و بعنوان یک سنت مبارزاتی و اعتراضی کومه له و کل چپ در کردستان را تحت تاثیر قرار داد. و ما به مرور چهارچوب سیاسی و فکری معینی را در ارتباط با مساله کرد و حق تعیین سرنوشت و خودمختاری را در سنت مبارزاتی خود وارد کردیم. ناسیونالیسم و سنت ناسیونالیستی در سرنوشت کومه له سهیم شد. اشاره ای کلی به گذشته کومه له از این زاویه ضروری شد که خواننده بتواند با احاطه بیشتری به جایگاه حزب کمونیست ایران و تاثیراتش بر کومه له را درک کند. هم اکنون برداشت و روایات بسیار متفاوتی از گذشته کومه له وجود دارد. خارج از سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه له، سازمان و دارو دسته های مختلفی تحت نام کومه له هم وجود دارند. هر کدام سعی میکنند، موجودیت به اصطلاح حقانیت دار خود را به کومه له از بدو تاسیس مربوط کنند. تعریف و روایات ما هم با آنها کاملا متفاوت است. بررسی تاریخی و نشان دادن مقدرات کومه له قبل از تشکیل حزب و بعد از آن با تیزی تمام توسط منصور حکمت در کتابی با تیتیر «درباره فعالیت حزب در کردستان - اسنادی از مباحثات درونی حزب کمونیست کارگری» در سایت منصور حکمت قابل دسترس است. و حسین مرادیگی (ح مه سور) کتاب قابل استناد و معتبری با تیتیر «تاریخ زنده کردستان، چپ و ناسیونالیسم» را منتشر کرده است. این کتاب هم منبعی است برای

آشنایی با کومه له. ابراهیم علیزاده هم کتاب «۳ سال که ل تیراهیم عه لیزاده ۳» «سال با ابراهیم علیزاده. را اخیرا منتشر کرده است. این کتاب هم یک منبع است. اکنون به جواب سوال شما در شکل مشخص تری میپردازم.

من همراه جمع وسیعتری از رفقای کومه له جزو اولین واحدهای نظامی - سیاسی کومه له در جنبش به اصطلاح "مقاومت اول" در جنوب کردستان بودم. فرهنگ، اخلاقیات، سواد تئوریک و اشراف سیاسی و بویژه جایگاه اجتماعی کومه له برایم بسیار آشنا و ملموس بود. ما یکبار در مقر مرکزی ناحیه میروان و در روستای «گوگجه» دوم «ریندان» روز جمهوری مهاباد را جشن گرفتیم. و برای مردم سخنرانی کردیم. سنت و جشنی که هر ساله حزب دمکرات و ناسیونالیستها برگزار میکنند. با شروع مبارزه مسلحانه و دور شدن از شهرها سنت های ناسیونالیستی و عادات سنت پیشمرگانه تی بر فعالیت، اخلاقیات و رابطه ما با مردم با قدرت بیشتری شریک زندگی ما شد. رابطه ما با کتاب و مطالعه با دنیای بیرون و با رویدادهای جامعه بویژه در شهرها ضعیف شد. با شهر و مناسبات آن بیگانه و از رویدادهای آن و رشد جمعیت و مناسبات طبقاتی دور و بی نظر بودیم. نسل جوان کارگر و نسل جوان دانشجو با فرهنگ سیاسی متفاوتی رشد میکرد. ما بعنوان یک سازمان سیاسی با موقعیت مناسب توده ای برای آنها حرفی و صحبتی نداشتم. در سوخت و ساز و مسائل گری آنها سهمی حتی ضعیف نداشتم. ناسیونالیسم کرد در سرنوشت کومه له به طرق مختلف در عرصه سیاسی، رابطه ما با شهرها و سنتهای رایج و عقب مانده بویژه نحوه مبارزه مسلحانه، برخورد ما به مساله زنان، شریک بود. فعالیت نظامی ما متأثر از شیوه های رایج در اتحادیه میهنی بود. تعدادی از ما از کادرهای شناخته شده در میروان بودیم، اما تحت تاثیر این سنت اسمهای مستعار برای خود انتخاب کرده بودیم که این خود داستان خنده دار و در عین حال سوال برانگیز در میان مردم شده بود. تحت تاثیر این سنت "پیشمرگانه

از صفحه ۲ نگاهی به تاریخچه حزب ...

تی" از مردم طلبکار بودیم. روستاها و مسائل حاشیه ای تر جامعه در مرکز مشغولیات ما بودند. در واقع همه چیز کومه له نیروی نظامی شده بود. باور و عطف توجه به تحولاتی که جنبش کارگری طی میکرد، وجود نداشت.

کومه له يك سازمان انقلابی بود. طیف بسیار وسیعی از کمونیستها و انقلابیون رادیکال و محبوب در صفوف این سازمان بودیم. با انقلاب ۵۷ هر نوع رادیکالیسم انقلابی در جامعه کردستان با کومه له تداومی میشد. در دوره چند ماهه ای که در شهرها حضور داشتیم در سنندج، مریوان، سقز، کامیاران و بوکان کادرهای کومه له در امور حاکمیت و اداره شهرها نقش موثر و سازمانده را داشتیم. بدون اغراق محبوبترین و کارآمدترین کادرهای کمونیست شهرها در ارتباط با کومه له بودند. قدرت سازماندهی و اداره جامعه و رادیکالیسم در مقابل سرمایه داران، فئودالها که سرمایه گرانمایی برای جنبش چپ بود در این سازمان بودند. کومه له سازمانی در حال رشد بود. جوانان رادیکال و چپ و معترض و زنان به این سازمان می پیوستند. بخشهایی از رهبری و کادرهای کومه له برای خارج شدن از وضعیتی که در آن قرار داشت تلاش میکردند. جواب به مسائل پیشارو برایش دیگر خارج از گریز و ایجاد فضای "پیشمرگایه تی" شده بود. در گوشه ای دیگر از جغرافیای سیاسی احزاب خط ۳ جریانی در حال شکوفایی بود، به مسائل تئوریک و سیاسی آندوره جوابهای مارکسیستی و روشن میداد. يك جریان بالنده - اتحاد مبارزان کمونیست - در نقد "کمونیسم" موجود که هیچ ربطی به کمونیسم نداشت توجه بسیاری از کمونیستها و کارگران و سازمانهای خط ۳ از کومه له تا رزمندگان و پیکار و آرخا را بخود جلب کرد. طرفداری از جزوات و کتابهای منصور حکمت و اتحاد مبارزان کمونیست در صفوف اعضا و کادرهای کومه له هر روز بیشتر میشد. کتاب اسطوره و ... دست بدست در میان اعضا و کادرها میگشت. در نتیجه پروسه تماس با - اتحاد مبارزان کمونیست - شروع و

کارگران، زنان و جوانان، بر خورد اصولی و انسانی به مساله "پیشمرگ" و سنت های رایج "پیشمرگایه تی". بر خورد به اپوزیسیون های بورژوازی، نقد مداوم اپوزیسیون بورژوازی از قبیل حزب دمکرات و شورای ملی مقاومت، مستدل کردن آترناتیو سوسیالیستی ما "آزادی - برابری - حکومت کارگری"، فشار و افشای مداوم و روزانه سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی و بالا بردن میزان آمادگی مردم در مقابل سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی، جواب روشن و کمونیستی به جنگ حزب دمکرات با کومه له، و به انزوا کشاندن سنت شریک در سیاست ناسیونالیستی در مورد جنگ کومه له و حزب دمکرات و افشا و برملا کردن سیاست ارتجاعی و ضد کمونیستی و ضد کارگر حزب دمکرات در این جنگ بجای مثلث قدرت، کومه له - جمهوری اسلامی - حزب دمکرات.

ارزیابی من از مقطع پیوستن به کومه له تا مقطع جدایی از کومه له و حزب کمونیست ایران، است. این تاریخ برای من دوره ای تعیین کننده تاریخ مبارزه کمونیسم کارگری با دیگر گرایشات موجود در درون و بیرون کومه له و حزب کمونیست ایران است. جدال گرایشات و سیاست کمونیسم کارگری روشن و بشکل علنی قابل دسترس است. سنت تشکیل حزب کمونیست ایران، دستاوردهای این حزب و وجود حزب کمونیست ایران قابل دفاع است. جعل و دستکاری این تاریخ توسط گرایشات سانتر و ناسیونالیستی درون کومه له و حزب کمونیست ایران، پشت کردن و به يك دوره تلاش صمیمانه کمونیستی نسلی از کمونیستها محکوم است. نقش منصور حکمت در تشکیل حزب کمونیست ایران و تاثیر گذاری های تعیین کننده او در عرصه تئوری و سیاسی و بلند کردن پرچم این حزب در جامعه و در میان کارگران تا زمانیکه با این حزب بود، بالا بردن تئوریت و هژمونی تئوریک و سیاسی در جنبش طبقاتی در ایران و عراق توسط منصور حکمت، برای هر کمونیست شریف و منصف و متعهد به انقلاب کمونیستی قابل دفاع و احترام است.*

از صفحه ۵ پیام تسلیت بمناسبت درگذشت ...



دوست داشتنی در میان دوستان و آشنایان خود بود و در مناسبتهای روز جهانی زن، اول مه ها و دیگر مناسبتهای مختلف حضوری فعال، پرشور و چشمگیر داشت. به مناسبت درگذشت بهار، روز جمعه ۲۶ اسفند مراسم خاکسپاری او در بهشت محمدی سنندج برگزار شد. مراسم با يك دقیقه سکوت شروع شد و با اجرای سرود اترناتیو سکوت شکسته شد. سپس شعری تحت عنوان "اولین گل سرخ نوروز"، توسط یکی از شرکت کنندگان دکلمه شد. در سه روز گذشته تعداد قابل توجهی از مردم سنندج، سقز، مریوان و برخی دیگر از شهرهای ایران دسته دسته به منزل بهار مراجعه کرده و با خانواده او ابراز همدردی نمودند.

کمیتته کردستان حزب به خانواده و بستگان او و به رفقا شایسته، فرهاد، فرشاد و خسرو زندی، صمیمانه تسلیت می گوید و خود را در غم از دست دادن بهار عزیز شریک می داند. یاد و خاطره بهار زندی همیشه عزیز و گرامی خواهد بود.

کمیتته کردستان
حزب کمونیست کارگری ایران
۲۹ اسفند ۹۰
۱۹ مارس ۲۰۱۲

فراخوان جهانی ...

فرامیخواند
در این فراخوان از جهانیان خواسته شده است که به این حرکت ملحق شوند و با ترجمه فراخوانشان به زبان کشور خود در شکل دادن به شبکه ای جهانی در حمایت از این حرکت یاری رسانند. "کمیتته همبستگی بین المللی با کارگران ایران" بعنوان جزئی از این جنبش علیه نظم موجود و توحش سرمایه داری از فراخوان جهانی جنبش اشغال برای اول مه وسیعاً حمایت کرده و از طریق تماس های خود در کشورهای مختلف و با ترجمه و خبر رسانی در جلب حمایت جهانی از این فراخوان تلاش میکند. "کمیتته همبستگی بین

<http://www.kargaran.org/international%20labor%20solidarity/1may2012/may2012.htm>

کمیتته همبستگی بین المللی
با کارگران ایران
International Labour
Solidarity Committee-Iran

شاهلا دانش
Shahla_daneshfar@yahoo.com
بهرام سرورش
bahram.sorush@googlemail.com

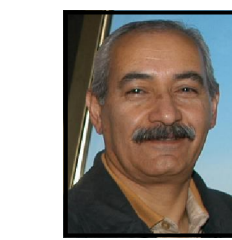
شعبده بازی علی جوادی در مخالفت با اعتراض عریان



عبدل گلپریان

در کنگره اول حزب کمونیست کارگری در سال ۱۹۹۴ یعنی حدود ۸ سال قبل بحث بر سر تصویب برنامه حزب بود. رفیقی در کنگره نوبت گرفت و پیشنهاد کرد که بندی با این مضمون در برنامه حزب قید شود: "برداشتن عکسهای نیمه برهنه در تبلیغات و پوسترها بر روی کالاهای تجارتی". منصور حکمت در مخالفت با این پیشنهاد صحبت کرد. استدلال بجا و درست او بعد از توضیحات لازم این بود که چنین بندی ما را در کنار نیروهای اسلامی که علیه زنان فتوا صادر می کنند تداعی خواهد کرد از این رو آوردن چنین بندی در برنامه حزب را نادرست ارزیابی کرد. استدلالی که منصور حکمت در رد چنین بندی بیان کرد پیشنهاد دهنده را نیز متقاعد کرد. علی جوادی و آذر ماجدی هم در آن کنگره حضور داشتند. امیدوارم یادشان آمده باشد. با این نقل از حافظه به موضوع اصلی می پردازم. برهنگی و اعتراض عریان زنان سبب شد تا دست کلاه مخملی های حزب اتحاد بیشتر رو شود. استدلال پوچ و بی مایه اینها این است، آذر ماجدی می گوید: "چرا به اسم کمونیسم کارگری این کار را می کنید؟، علی جوادی می گوید: "نباید به این حرکت اسم انقلابی اطلاق کرد" و در باب تعریف از انقلاب متن بلند بالایی از منصور حکمت تحت عنوان "کارگران و انقلابات" را به کمک طلبیده است تا حرکت برهنگی را غیر انقلابی توضیح دهد. و هر دو می گویند تقویم برهنگان دارد بفروش می رسد و این یعنی کالا کردن تن زنان برهنه. آنچه که این دو نفر در "نقد" انقلابیون برهنه تا کنون بیان کرده اند نقد نیست بلکه مخالفت تند و دو آتشه کسانی است که از موضع به اصطلاح "چپ" و آنهم برای قانع کردن نفر دور و بر خود، دست ملی مذهبی ها را از پشت بسته اند.

ماجلی اصرار دارد که نباید با نام کمونیسم کارگری برهنه شد. در نوشته قبلی پاسخ مواضع آذر ماجدی را داده ام اینجا فقط این سؤال مطرح می شود که جواز کمونیسم کارگری را چه کسی بنام



عبدل گلپریان

آذر ماجدی و حزب اتحاد ثبت کرده است که او داعیه مالکیت آنرا دارد؟ این گونه ادعای مالکیت بر گرایش کمونیسم کارگری ادعایی عقب مانده و پوچ است. ایشان زیادی خود را در محور کمونیسم کارگری قرار داده اند. عباي تملک بر کمونیسم کارگری آنها با این مواضع عقب مانده زیادی بتنشان گشاد است. این نوع تفکر تملک مابانه و فئودالی منش، ناشی از کم آوردن قافیه و بیش از حد هم نا مربوط است.

علی جوادی نیز در "نقد" حرکت انقلابی کسانی که در این تقویم و ویدئو علیه مذهب و سنتهای مردسالار و عقب مانده دست به این ابتکار انقلابی زده اند، طبق معمول به منصور حکمت پناه برده است تا "نقدش" را در صفوف حزبش مقبولیت بخشد و از اینکه خود را در کنار طیف ملی اسلامی و همان کلاه مخملی ها جای داده اند، قدری کنار بزنند و با کمک گرفتن بخشهایی از آن نوشته، کلمه "انقلاب" بطور عام که در ادبیات سیاسی احزاب چپ و کمونیست، تغییر قدرت در جامعه و در مصاف بین طبقه کارگر و حاکمیت تعریفی پایه ای، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دارد، آنرا در تضاد با پدیده اعتراض عریان توضیح دهد و سپس نتیجه می گیرد که کادرهای حزب کمونیست کارگری با برهنه شدن می خواهند اینگونه انقلاب طبقه کارگر را به سرانجام برسانند. به این می گویند عوامفریبی.

علی جوادی نمی تواند روی پاهای خودش بایستد و به ساده ترین مسایل دنیای امروز پاسخ دهد. هر بار ناچار است سندی از منصور حکمت را نقل کند تا از پاسخ به موضوع اصلی طفره برود. منصور حکمت خود تلاش زیادی کرد که این متد کلیشه ای و نقل قولی در

حزب دمکرات کردستان ایران و... از صفحه ۱

شناخته شده با عبدالله حسن زاده. بحث نویسنده بر خلاف ادعای تیتزش، بر سر بحران و یا تحلیل بحران در حزب دمکرات کردستان مزبور نیست، بلکه جنگ ایشان بر سر اسم این جریان است. به دو نقل قول زیر توجه کنید: "سؤال اینجاست که اگر به کارگیری اسم حدکا و تاریخ آن برای کنگره چهارمی ها و هشتمی ها نامشروع و زمینساز جنگ و خون ریزی بود، تکرار همان عمل از جانب خودش به مثابه چیست؟ ... چرا که هر عملی که منجر به ریختن خون انسانهای بی گناه بینجامد، عملی نامشروع است و زمینه سازان آن در دادگاه تاریخ محاکمه خواهند شد." و "هم ما جامعه سیاسی و روشنفکری کردستان و هم خود شما خوب میدانید که تشابه سازی حزبی، زمینه ساز جنگ و خون ریزی است، همچنان که در گذشته شاهد آن بودیم، چون این دسته از جنگها، جنگهای هویتی هستند که با احتمال نزدیک به صد در صد روی خواهند داد."

نویسنده از قول عبدالله حسن زاده که در دوره های قبل از آخرین انشعاب، در بالاترین سطح رهبری حزب دمکرات کردستان ایران بوده است، می نویسد که هر گروه انشعابی ای که خود را به اسم حزب دمکرات کردستان ایران، از آنجا که یک جریان عشیره

کند، با لوله های تفنگ حزب دمکرات کردستان ایران، جریان تحت رهبری مصطفی هجری، مواجه خواهد شد. و اکنون هم که ایشان خود انشعاب کرده و هنوز هم با همان اسم فعالیت می کنند، اینبار از طرف حزب مقابل تهدید می شود. این اما فلسفه وجودی حزبی است که تفکر ارباب رعیتی به قوت سال ۱۳۲۴، زمانی که توسط تعدادی از خانهای منطقه مهاباد و بوکان بنیانگذاری شد، بر تمام عرصه های فعالیتش مسلط است. حزب دمکرات کردستان ایران با همین فرهنگ که کسان دیگری جرأت کرده در مقابل "آریابان کردستان" ابراز وجود مستقلی کرده اند و در برابر این آریابان سر فرود نیاورده اند، به تقریباً تمام نیروهای سیاسی حمله کرده و یا هم اگر هنوز این کار را نکرده باشد، تهدید به حمله نظامی کرده است. پیشمرگان پیکار را در شهر بوکان سر برید، به مقرهای فدائیان و اتحادیه کمونیستها و رزمندگان حمله نظامی کرد. سالها یک جنگ نظامی تمام عیار به کومه له فروخت. و اکنون هم دندان برای پسر عموهای خود قروچه می کند.

حزب دمکرات کردستان ایران، از آنجا که یک جریان عشیره

باشد تا بداند معنی انقلاب چیست. هر آدم معمولی این را می داند که هر حرکت متفاوت و جدیدی در رد و کوبیدن پدیده های کهنه و در اعتراض به آن پدیده، اقدام و حرکتی انقلابی محسوب می شود. رد پدیده کهنه و نقد آن یک اقدام انقلابی است. مستقل از جنبش برهنگی و عمل کردن در عرصه های مختلف نظیر تحول و انقلاب در شعر، هنر، دادستان نویسی، تکنولوژی، پزشکی و دهها عرصه دیگر زندگی اجتماعی بشر در چنین ظرفیتی، حرکت یا اقدامی انقلابی محسوب می شود. این ساده ترین و ابتدایی ترین تعریفی است که بطور کنکرت

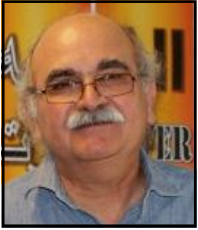
انقلابی نام برده شده است را آگاهانه و بگونه ای عوامفریبانه با مسئله کارگران و انقلابات توضیح می دهد. می خواهد بگوید بکارگیری کلمه انقلاب فقط مختص به انقلاب کارگری است و اگر کسی مثلاً در عرصه هنر، ادبیات، تکنولوژی و غیره پدیده جدیدی خلق کند مجوز بکارگیری و نام بردن از هر حرکت انقلابی در این عرصه ها را دریافت نخواهد کرد. این نوع استدلال بیشتر از هر چیزی به چشم بندی و شعبده بازی شبیه است، این نقد نیست حتی مخالفت با جنبش برهنگی هم نیست به این می گویند عوامفریبی محض.

نیازی به این نیست که کسی با سیاست و کمونیسم آشنایی داشته

جنبش کمونیسم کارگری جانی پیدا نکند. رجوع و استناد کردن به نوشته "کارگران و انقلابات"، و توضیح علی جوادی پیرامون آن به مسئله اعتراض عریان و جنبش برهنگی و جایگزین کردن آن با انقلاب کارگری زیادی بی معنی، ناشیانه، نجسب و دلخواهی است. این حزب از فرط بی مایه بودن در توضیح پدیده های پیش رو مدام ناچار است حکمت، مقالات و نوشته های او را به کمک بطلبد بلکه بتواند تصویری سفید و سیاه از موضوع را در مقابل مخاطب خود قرار دهد و در رجوع به نوشته های حکمت برای آوردن فاکتی از او بد جوری خراب می کنند. ایشان حرکت تابوشکنانه زنان را که از آن بعنوان حرکتی

میثاق جهانی ۹۹ درصدی ها! بیانیه گنگره هشتم حزب کمونیست کارگری ایران

پیام تبریک حمید تقوائی به مناسبت نوروز فرارسیدن سال نو را به همه مردم آزاده ایران تبریک میگویم



بگیریم. عرصه سیاست در ایران میعادگاه جنبش ضد کاپیتالیستی اشغال و انقلابات ضد دیکتاتوری در منطقه است. یک در صد حاکم بر ایران مافیای اقتصادی ای است که از وال استریت خود با شمشیر اسلام و شلاق و سنگسار و اعدام و قصاص محافظت میکنند. این دستگاه فاسد غارت و جنایت را باید از بیخ و بن در هم کوفت و بجای آن نظام سیاسی و اجتماعی ای نشانند که در آن نه از قوانین اسلامی و اعدام و سرکوب و بیحقوقی نشانی باشد و نه از ریاضت کشی اقتصادی و فقر و بیعدالتی اجتماعی و تبعیض طبقاتی. نظامی که بر سلطه یک در صد مفتخور حاکم و کل نظام اقتصادی و ماشین سرکوب دولتی اش یکبار برای همیشه خاتمه دهد و رفاه و آزادی و برابری را برای همگان به ارمغان بیاورد.

به امید اینکه سال تازه سال بزیر کشیدن جمهوری اسلامی و سال خلع ید از یک درصدیها در ایران و در چهار گوشه جهان باشد.

حمید تقوائی
دبیر کمیته مرکزی
حزب کمونیست کارگری ایران
۲۴ اسفند ۹۰

امروز جامعه ایران بر متن استیصال و درهم ریختن صفوف رژیم سرکوبگر و فاسد حاکم و با تحریم اقتصادی و تهدیدات جنگی از سوی دولتهای غربی در شرایط انفجار آمیزی قرار گرفته است. از یکسو گرانی و بیکاری و فقر بیداد میکند و از سوی دیگر دولتهای غربی و نیروهای اپوزیسیون راست به تحولات از بالا، به اعمال فشار بیشتر از طریق تحریمها و یا تهدیدات جنگی و نهایتاً حمله نظامی روی آورده اند و امید بسته اند. اما راه برون رفت از این شرایط هیچیک از اینها نیست. این تشبثات از بالای سر مردم همه بخشی از صورت مساله است و نه جزئی از راه حل مشکلات مردم. راه حل در دستن خود ما مردم است. راه ما را انقلابات منطقه و جنبش جهانی اشغال بیش از هر زمان دیگری روشن کرده است. باید جمهوری اسلامی را بقدرت انقلاب خود، بقدرت خیزش یکپارچه نود و نه در صد علیه یک درصد مفتخور و فاسد و جانی حاکم، بزیر بکشیم و اداره امور جامعه را خود بدست بگیریم. تجربه انقلابات منطقه بما نشان میدهد که حتی سخت جان ترین دیکتاتورها در برابر اتحاد و عزم و اراده توده مردم تاب مقاومت ندارد و جنبش اشغال بما می آموزد که ما توده نود و نه درصدی مردم میتوانیم با متشکل شدن در مجامع عمومی نه تنها مبارزه قدرتمندی را علیه یک درصد حاکم به پیش ببریم بلکه خود اداره امور جامعه را بدست

سالی را که پشت سر میگذاریم سال تداوم انقلابات منطقه، سال سر بلند کردن جنبش اشغال علیه یک درصدیها در غرب، و سال اوجگیری مبارزات کارگری و انزوا و استیصال هر چه بیشتر جمهوری اسلامی در ایران بود.

بحران جهانی سرمایه داری و تشدید فقر و بیکاری و تحمیل ریاضت کشی اقتصادی به مردم در همه کشورها اکثریت عظیمی از مردم دنیا را در اعتراض به وضعیت موجود، برای بزیر کشیدن دیکتاتوریها و برای نفی سلطه یک درصد مفتخور بر مقدرات جامعه بحرکت در آورده است. مردم دنیا وضعیت موجود را نمی پذیرند و خواهان خلع ید از یک درصد حاکم و بدست گرفتن سرنوشت خود هستند. این جنبش عظیم علیه حاکمیت مفتخوران مدتهاست در ایران در جریان است. جمهوری اسلامی مظهر دیکتاتوری و توحش و سلطه جهنمی یک در صد مفتخور و بیکاره بر یک جامعه هفتاد میلیونی است و در برابر این حکومت و برای بزیر کشیدن آن سالهاست کارگران و جوانان و زنان آزادیخواه مبارزه جانانه ای را به پیش میبرند. این مبارزه امروز بر متن انقلابات منطقه و جنبش ضد کاپیتالیستی اشغال بیش از پیش عمیق و گسترده میشود، به خودآگاهی و اعتماد بنفس بیشتری دست مییابد و امید و چشم انداز روشنتری برای پیشروی و پیروزی پیدا میکند.

حزب کمونیست کارگری ایران دست در دست کارگران آتن، اوکلند، سوئز و پتروشیمی های ماهشهر، در کنار جوانان نوار غزه، حمص، تل آویو، مادرید، مسکو و تهران، و همراه با زنان شجاع و آزادیخواهی که همه جا در خط مقدم این تلاش جهانی قرار دارند - به صف انقلابات حاضر و جنبش "۹۹ درصدی" ها برای رهایی جهانی و "جنگ تروریستها" میداد و "از دل مردم جهان سخن میگفت". جنبش های ضد سرمایه داری سال ۲۰۱۱ در غرب اما (از شورشهای "هیچ بودگان" در انگلیس تا جنبش های اعتصابی و اعتراضی در اسپانیا، یونان، اسرائیل، ایتالیا، فرانسه و غیره و تا "جنبش اشغال" در آمریکا و اروپا)، بنوبه خود نشان داد که این دوره نوین انقلابات و خیزش های توده ای صرفاً به مناطقی چون خاورمیانه محدود نیست. بلکه این یک وضعیت جدید و جهانشمول است که بر متن بحران و بن بست اقتصادی سرمایه داری جهانی، صف "۹۹ درصدی" ها در همه جا و به اشکال مختلف بر علیه نظام سود و بازار و مزد، بر علیه دولت، بورکراسی و دمکراسی مترادف با آن، و ایضا بر علیه مقدسات و ارزش های آن اعم از مذهب، ناسیونالیسم و هرگونه مسخ هویت انسانی پیا میخیزد. سال طوفانی ۲۰۱۱ در تاریخ بشر بعنوان سرآغاز موج جهانی انقلابات قرن بیست و یکم برای آزادی واقعی بشریت ثبت خواهد شد. جنبش عظیم و در جریانی که یکسر آن "میدان التحرير" قاهره و انقلاب "نان و کرامت انسانی" بر علیه دیکتاتورهای مادام العمر بود و سر دیگر آن "اشغال وال استریت" نیویورک و اعمال اراده "مجمع عمومی" و نقد عملی دمکراسی "یک درصدی" ها است. این موج جهانی انقلابی تا همینجا تلقیات و محاسبات کهنه چند دهه گذشته و موازنه سیاسی و ایدئولوژیک را به نفع انقلاب در وضع موجود "برهم زده و تغییرات بسی وسیعتر هنوز در راه است.

حزب کمونیست کارگری در تعهد به این میثاق جهانی "۹۹ درصدی" ها بار دیگر اعلام میکند که در پیشاپیش کارگران، زنان و جوانان ایران برای سرنوشت جمهوری اسلامی و خلع ید از کل بورژوازی در ایران و برای برقراری آزادی و برابری و سوسیالیسم تلاش میکند. هر گام پیشروی بسوی یک جامعه آزاد

کنگره هشتم تاکید میکند که

اعتصاب کارگران پروژه مسکن مهر در شهر بانه

به گزارش کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، کارگران پروژه مسکن مهر در شهر بانه در اعتراض به عدم دریافت دستمزدهای خود دست به اعتصاب زده اند. کارگران پروژه مسکن مهر شهر بانه بیش از سه ماه است که دستمزد دریافت نکرده اند. این بخش از پروژه مسکن مهر در انتهای بلوار سردشت و جنب کلانتری ۱۲ شهر بانه قرار دارد. در این قسمت از پروژه مسکن مهر در مجموع سه گروه کارگر ساختمانی کار می کنند که دو گروه آنان در تاریخ ۲۴ بهمن ماه دست از کار کشیدند و گروه سوم نیز از تاریخ ۲۵ اسفندماه در اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهای خود اعتصاب کرده و اعلام داشته اند تا کلیه حقوق خود را دریافت نکنند به کار باز نخواهند گشت.

کمونیستی در ایران درافزوده مهمی به جنبش جهانی و جاری ۹۹ حمایت کارگران و مردم جهان بردوام خواهد بود.



بخش هفتم

زندگی نامه من (بخش هفتم)



جنایزه اش در دست آنهاست. میدانستیم ژیلانست اما سعی میکردیم به خودمان بقبولانیم که دارند بیخودی دروغ میگویند و جنگ روانی راه می اندازند.

چند ساعت بعد دیگر ما تا مرز عراق عقب نشینی کرده بودیم و دوستانمان از پشت جبهه برایمان ماشین فرستاده بودند که ما را نجات دهند و به خاک عراق منتقل کنند. هر کس که زنده بود را جمع کرده بودیم و باید از آنجا میرفتیم. رفقای زیادی نبودند. واضح بود که کشته شده بودند. دل کندن از آنجا و آنها را گذاشتن دردناک بود. اما غم‌انگیزترین صحنه، قیافه عبه بود که تا آخرین لحظات سوار ماشین نمی شد و با چشمانی منتظر و مضطرب به اطراف نگاه میکرد به امید اینکه ژیلان را ببیند. او را بزور کشیدیم توی ماشین و رفتیم. عبه همچنان به جاده چشم دوخته بود."

ژیلان به همراه مادر

از وقتی که فریبا این ماجرا را تعریف کرده بود، هم بیشتر دلم برای عبه میسوخت و هم از رو درروئی با او نگران بودم. من هیچوقت در ابراز احساساتم زیاد خوب نبودم و نمی دانستم با کسانی که عزیز را از دست داده اند چطور رفتار کنم. تجربه دلداری دادن به مادر بعد از مرگ پدرم، به اندازه کافی سخت بود.

بالاخره سر و کله گردانی که داشت می آمد از دور پیدا شد. من آنجا ایستاده بودم و همه را با دقت نگاه میکردم. فکر میکردم شاید برادرم را شناسم. کسانی که مثل من به انتظار کسی ایستاده بودند، سرسرم میگذاشتند. یکهو کسی را

نشان میدادند و میگفتند، اونهاش، اون عبه است و وقتی میدیدند من نگاه میکنم میخندیدند. یکی از تازه واردها در حالی که میخندید گفت، "بیخودی اینجا نیست. عبه ته صف است و تا شب هم اینجا نمی رسد." من باورش نکردم و همچنان ایستادم. راست میگفت، عبه ته صف بود و کلی طول کشید تا رسید. شناختنش اصلا سخت نبود. همان چشمها و همان ترکیب صورت و قیافه. اما کمی چاق شده بود و بزرگتر از سنش بنظر میرسید. موهایش که زمانی زیاد و بلند بود و بعد از هر بار حمام کردن همه ما بچه ها در خشک کردن و فرفری کردنش کمک میکردیم، کم پشت شده بود و کاملا کوتاه بود. اسلحه اش را یک روزی روی دوشش گذاشته بود، خستگی از قیافه اش میبارید و پاهایش را بزور دنبال خودش میکشید. بنظر نمی رسید که دیگر مثل گذشته بتواند از دست مادرم فرزند و چابک از روی نرده ها بپرد و با سرعت فرار کند.

با هم به چادر محل استقرار آنها رفتیم که او اسلحه و وسایلش را جایی بگذارد و یک لیوان چائی بخورد. چند ساعتی با هم صحبت کردیم. از خانواده و دوستان و فامیل و شهرمان و خود پرسید و من هم هر چیزی که میدانستم به او گفتم. احساس میکردم از اینکه به صف پیشمرگان پیوسته ام خوشحال نیستم، مرتباً سوال میکرد که چرا آمده ام، آیا واقعا در خطر بودم؟ راهی نبود که بمانم؟ حالا مادرم و بچه ها چه بر سرشان می آید؟ سوالهایش مرا ناراحت و معذب میکرد. وقتی دیگران میگفتند نباید می آمدم و تشویق می کردند تا دیر نشده برگردم، ناراحت میشدم. اما اینکه او این حرف را بزند، غیر قابل تحمل بود. احساس میکردم مرا درک نمی کند، توانائیهای مرا دست کم میگیرد و مرا بخاطر رها کردن مادر و خواهرها و برادرم سرزنش میکند و این بنظر خیلی غیر منصفانه بود. کاملاً واضح بود که حرف همدیگر را نمی فهمیم. من جوانتر، پرشورتر و کله شق تر از آن بودم که او را درک کنم و او خسته تر و ضربه خورده تر از آن بود که احساس مرا و شور و شوق مرا بفهمد. ۸ سال بیشتر فاصله سنی ما نبود، اما بنظر میرسید به دو نسل

متفاوت از انقلابیون کمونیست تعلق داشتیم که اولویتهايمان و درکمان از مبارزه با هم متفاوت بود. (۸ سال در يك دوره متحول زمانی طولانی است)

عبه برادرم در یکی از چادرهای اردوگاه

بهر حال بعد از چند ساعت حرفهایمان به ته رسید. چیزی برای گفتن به همدیگر نداشتیم و همدیگر را ناامید کرده بودیم. او به من گفت که بهتر است به مقر خودم برگردم و توصیه کرد که سعی کنم مستقل باشم. این حرفش مرا آزرده کرد، چون احساس کردم نمی خواهد زیاد دور و برش بپلکم. با وجود اینکه دوستانم قبول کرده بودند آنروز بجای من گروه کاری بدهند که من وقت داشته باشم با برادرم باشم، اما من برگشتم سر کارم و به آنها گفتم عبه خسته بود و احتیاج به استراحت داشت. مدتی روی این دیدار فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که بیخودی خودم را ناراحت کرده بودم. من دیگر به کسی احتیاج نداشتم. من پیشمرگ کومله، انسانی آزاد و مستقل بودم و تا آموخ هم خودم از عهده همه کارهایم برآمده بودم و کاملاً توانائی آنرا داشتم که سر پای خودم بایستم.

این یکی دیگر از آن مراحل بود که لازم بود از آن گذر کنم و فکر میکنم خوب از عهده اش بر آمدم. من و عبه بعد از آن گاهی وقتها همدیگر را میدیدیم و با هم حرف میزدیم و شوخی میکردیم و بعد هر کسی راه خودش را می رفت. هرکدام دوستهای خودمان و مشغله های خودمان را داشتیم و زیاد در کار هم دخالت نمی کردیم. اینظوری برای هر دوی ما بهتر بود.

بهار و تابستان ۶۴ حملات رژیم به ما شدت گرفت. دیگر هیچ منطقه آزاد شده ای دست ما نمانده بود و نمی توانستیم جایی مستقر شویم. مرتباً از جایی به جای دیگری میرفتیم و تقریباً همیشه با نیروهای رژیم درگیر میشدیم. ناچار بودیم شبها حرکت کنیم و روزها در دامنه کوهها و در جنگلها مخفی شویم و استراحت کنیم. من بیشتر وقتها خسته بودم. حتی ساعتها بیدارم را هم گیج و منگ و خواب آلود بودم و هرچا فرصتی پیش میامد (حتی اگر برای ده دقیقه استراحت جایی می ایستادیم) اسلحه ام را می

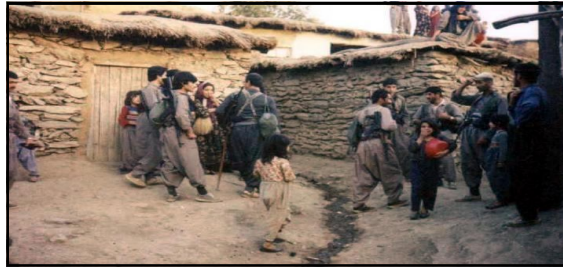
گذاشتم زیر سرم و چرت میزدم. شرایطی که در آن به خواب میرفتم و حتی خواب میدیدم، برای افراد معمولی باور کردنی نیست. خیلیها هنگام راهپیمائی خواب میرفتند و مسیری طولانی را در خواب میپیمودند. در اینجور موارد، کسانی که همراه و یا پشت سر کسی که خواب بود، بودند حواسشان بود که او از مسیر خارج نشود و یا توی آب و چاله نیفتد. گاهی وقتها باران بی وقفه میبارید و تا مغز استخوانمان خیس میشد، با وجود این آنچنان خسته بودیم که روی زمین خیس و گلی و زیر رگبار باران خواب هفت تا پادشاه را هم می دیدیم! قاطر و الاغهای که برای حمل وسایل همراه داشتیم در اینمورد هم کمک خوبی بودند.

بعضیها که واردتر بودند از دم قاطر یا افسار او میگرفتند و با خیال راحت میخوابیدند، چون میدانستند که کم نمی شوند. من فقط برای بالا رفتن از سربالائی های سخت، وقتی که دیگر نمی توانستم خودم را بالا بکشم از دم قاطرها میگرفتم و آنها مرا بالا میکشیدند. هیچوقت در حالی که از قاطر میگرفتم خوابم نمی برد چون میترسیدم لگدم بزند. پالان قاطرها هم در این شرایط بسیار با ارزش بودند، چون وقتی صبح زود میرسیدیم جایی که باید اطراق میکردیم و همه از سرما میلزیدیم، چیزی لذت بخش تر از خزیدن زیر يك پالان گرم و خوابیدن نبود. (اینکه این پالانها معمولاً پر از شیش بودند و بعد از اینکه بیدار میشدی شیش از سر و کولت بالا میرفت، کوچکترین اهمیتی نداشت). نمی توانستیم با خودمان پتو حمل کنیم و معمولاً چیزی نداشتیم روی خودمان بیاندازیم. به همین دلیل پالان وسیله خوبی بود. ما دخترها هر وقت موفق میشدیم یکی از پالانها را گیر بیاوریم، چند نفری زیر آن گلوله میشدیم و میخوابیدیم. ماجرای پالان یکی از موضوعات دائمی جوک و شوخی بین پیشمرگان بود. میگفتند ... اگر روزی پالان گیرش نیاید عصبانی میشود و داد میزند کی پالان مرا برده است؟

عصرها قبل از حرکت باید میرفتیم از مردم روستاهای اطرافمان نان و غذا میگرفتیم. تمام

زندگی نامه ... (بخش هفتم)

از صفحه 6



سختیها یکطرف و اینکار یکطرف. من واقعا برایم سخت بود از مردمی که نان شب خودشان را هم بزور پیدا میکردند، بخوادم غذایی ما را هم تامین کنند. بشدت از آنها خجالت میکشیدم و احساس حقارت میکردم. اما چاره‌ای نبود. بغیر از این مردم ما منبع دیگری برای تامین غذایمان نداشتیم. بعدها که کومله کمی بلحاظ مالی وضع بهتری داشت، سعی کرد غذایی پیشمرگان را با پرداخت پول به روستائیان تهیه کند.

گاهی وقتها میتوانستیم در یکی از روستاها بمانیم و همانجا در خانه های مردم بخواییم. ما را شورای ده به خانه ها تقسیم میکرد. بسته به اینکه خانه کی میرفتی، غذایی که میخوردی فرق میکرد. نان و ماست و یا نان و گوجه فرنگی سرخ کرده متداول ترین خوراکی بود که روستائیان میخوردند و به ما هم میدادند. من حالم از هردو بهم میخورد. مخصوصا صبحها نان و ماست دوست نداشتم.

شخصا با وجود اینکه میدانستم باز هم نان و ماست خواهم خورد، ترجیح میدادم به خانه های مردم فقیر بروم، نه خانه کدخدا و یا آخوند ده. در خانه کدخدا و آخوند غذایی خوب پیدا میشد و بچه ها به شوخی میگفتند بعضی از مسئولین سعی میکنند خودشان به اینجور خانه ها بروند. اما بنظر من مردم معمولی مهربانتر و صمیمی تر برخورد می کردند. پیشمرگه ها را بیشتر دوست داشتند و ما راحت تر میتوانستیم برایشان حرف بزنیم. مخصوصا زنها به ما پیشمرگان زن با احترام و علاقه برخورد میکردند و هر کاری از دستشان بر می آمد برای ما انجام میدادند. ما سعی میکردیم در مورد برابری زن و مرد با آنها صحبت کنیم و آنها را تشویق میکردیم نظر خودشان را به ما بگویند. خیلی جاها زنان فقط غذا را می آوردند توی اتاق و می رفتند بیرون. چون اجازه نداشتند پیش مردها بمانند. ما دخترها در اینجور موارد میرفتیم بیرون پیش آنها و در حالی که به آنها در حاضر کردن غذا کمک میکردیم، با آنها حرف میزدیم

شد دید، بعد از ساعتها راهپیمائی، استراحت دادند. من و مهتری که داشتیم میتزکیدیم، بدو بدو خودمان را پشت تپه ای رساندیم و با عجله اسلحه هایمان را روی کنده درختی که روی زمین افتاده بود گذاشتیم و خودمان را تخلیه کردیم. وقتی خواستیم اسلحه امان را برداریم، متوجه شدیم چیزی که ما فکر میکردیم، کنده درخت است تکان میخورد. تازه فهمیدیم که یکی از سپرهای گردان از فرصت استراحت استفاده کرده و دراز کشیده که کمی چرت بزند. که ما روی سرش خراب شدیم. اینکه آیا خجالت کشیده بود چیزی بگوید و یا ما از شدت عجله مهلتي به او نداده بودیم ابراز وجود کند، معلوم نبود. ما درحالی که داشتیم از خجالت میمردیم از آنجا دور شدیم و تا مدتها از همه سپرها خجالت میکشیدیم، چون نمی دانستیم کی بود که آنجا دراز کشیده بود و ما را دیده بود. هر کی بود، اصلا بروی خودش نیارود و ما هم از این بابت از او ممنون بودیم.

منطقه بشدت ناامن بود و ما مرتبا توسط نیروهای رژیم تحت تعقیب بودیم. هر جا می رسیدیم با وجود خستگی شدید ناچار بودیم، نهبان و دیده بان داشته باشیم. چیزی بدتر از آن نبود که در خواب گیر بیافتیم. احتیاط صد در صد لازم بود. اما نگهداری دادن من واقعا شنیدنی است. اگر یادتان باشد من آموزش زیادی ندیده بودم و کمترین تجربه را در استفاده از اسلحه داشتم. از فوت و فن نظامی هم چیز زیادی حالیم نبود. اینرا مسئولین گردان هم میدانستند و سعی می کردند تا جایی که امکان داشت مرا درگیر کارهای سخت نظامی نکنند. معمولا روزها و زمانی که کمتر احتمال خطر وجود داشت مرا نهبان می کردند. من دیده بانی روی کوههای بلند را دوست داشتم. چون عاشق کوه بودم و از صخره ها بالا و پائین رفتن را خیلی دوست داشتم. ایستادن روی قله کوه وقتی تمام دنیا را زیر پایم احساس میکردم، خیلی لذت بخش بود. بعلاوه هنگام دیده بانی تنها نبودم. معمولا دو نفری دیده بانی میدادیم و این فرصت خوبی برای شناختن دیگران و گفتگوهای دوستانه بود. مخصوصا اگر همراهت انسان جالب و دوست

مدت مجبور بودیم خودمان را کنترل کنیم. سپرها راحت تر بودند چون میتوانستند پشت درختی رفته و بدون اینکه مجبور باشند شلوار شان را در آورند و فانسقه شان را باز کنند، ادرار کنند. ما برای باز و بسته کردن فانسقه و شالی که زیر آن بدور کمرمان می بستیم کلی وقت میخواستیم و ممکن بود تا ما اینکارها را بکنیم گردان خیلی دور شود و ما نتوانیم آنها را پیدا کنیم. این ترسناک ترین اتفاقی بود که ممکن بود بیافتد، مخصوصا برای کسی مثل من که راه ها را بلد نبودم و کسی را نمی شناختم. به همین دلیل خودم را آنقدر نگه میداشتم که بعد از مدتی دیگر بکلی کنترل ماثانه ام را از دست دادم و ادرارم گاه و بیگاه میریخت. لباس هم که نداشتم عوض کنم. و خیس بودن لباس بیشتر باعث سرما میشد و سرما شرایط مرا بدتر میکرد و این دور همچنان میچرخید. از همه بدتر اینکه خجالت میکشیدم به کسی بگویم و سعی میکردم به خودم بقولانم که کسی نمی بیند من خودم را خیس کرده ام. به محض اینکه جانی میرسیدیم که به آب دسترسی پیدا میکردم، لباسم را میبشستم و گاهی وقتها بدون اینکه خشک شود دوباره آترا میپوشیدم.

بالاخره دو تا از دخترها با من صحبت کردند. به من گفتند که آنها هم از این نوع مشکلات داشته اند و هنوز هم گاها دارند. قرارمان بر این شد که به همدیگر کمک کنیم و اگر لازم شد با هم توالت برویم. آنها به من یاد دادند که بدون باز کردن فانسقه و شال، بند شلوارم را باز کنم که کارم زودتر تمام شود و به گردان برسیم. دکتر درویش هم که فهمیده بود من ممکن است عفونت ماثانه گرفته باشم، توصیه کرد به مدت یک هفته آنتی بیوتیک بخورم. بالاخره بعد از مدتها حالم خوب شد. ماجرای خنده داری که پیش آمد، این بود که در یکی از آن شبهای بسیار تاریک که یک قدمی را نمی

داشتنی ای بود. نگهداری را زیاد دوست نداشتم. چون تنهائی می ایستادم و مسئولیت بیشتری داشت و من می ترسیدم نتوانم به موقع و آنطور که باید عکس العمل نشان دهم. از همه بدتر وقتی بود که تازه از یک درگیری سنگین خلاص شده بودیم و موفق شده بودیم نیروهای دشمن را موقتا به عقب برانیم. آنروز پیشمرگان ساعتها جنگیده بودند و کسی رمق نگهداری دادن نداشت. اما ناچار بودیم نگهداری در چند نقطه داشته باشیم چون هر لحظه احتمال حمله مجدد رژیم بود. ساعت دو و نصف شب مرا بیدار کردند که نگهداری بدهم. خواب آلود و خسته سر پست حاضر شدم. فکر میکنم تاریکترین شبی بود که تا بحال دیده بودم. هوا گرم بود و نسیم ملایمی میوزید. اما سیاهی مطلق بر همه جا حاکم بود. حتی یک متر آنطرفتر را هم نمی شد دید. و انگار همه اینها کافی نبود. نگهداری قبل از من تذکر داد که "تعدادی جنازه درست پشت آن تپه افتاده اند. مواظب باش چون دشمن ممکن است بخوادم با استفاده از تاریکی شب آنها را پس بگیرد!" دیگر خواب بطور کلی از سرم پرید. ترس از زنده ها و حمله و جنگ و غیره در برابر این فکر که تعدادی جنازه در چند قدمی من افتاده بودند، همه فرعی شدند. آن یکساعت نگهداری ساعتها بر من گذشت. قلبم از شدت ترس تپ تپ میزد. مطمئن بودم که اگر کسی آنجا بود حتما صدای آترا میشنید. سعی میکردم به آن تپه زیاد نگاه نکنم که مبادا خیالاتی شوم و چیزهای عجیب و غریب ببینم. به خودم یادآوری کردم که نباید خرافاتی شوم. به یاد خودم انداختم که من به روح و جن و پری و از این نوع خرافات اعتقادی ندارم و کسی که می میرد دیگر مرده است و نمی تواند هیچ کاری انجام دهد. در آن تاریکی شب باردیگر درسهایم را در مورد ماتریالیسم و دیالکتیک و غیره مرور کردم و سعی کردم به خودم قوت قلب بدهم. بعد از آن هم بارها و بارها در شرایط خیلی خطیر و ترسناک نگهداری داده ام، اما هیچوقت آن شب و ترسی که وجودم را در بر گرفته بود فراموش نمی شود.

ادامه دارد

از صفحه ۱ شعبده بازی علی جوادی ...

از انقلاب بطور مشخص می توان بیان کرد و هر کس در این دنیا زندگی کرده باشد آنرا می فهمد. این در حالی است که اعتراض عریان و جنبش برهنگی علیه اسلام، شائبه های مذهبی و شکستن تابوهایی که ماجدی و جوادی به نیروی حایل در مقابل آنها تبدیل شده اند دنیا را متوجه خود کرده است. با استدلال علی جوادی باید در محکومیت این گفته منصور حکمت هم گام بردارد که گفته بود "انقلاب آینده در ایران زبانه خواهد بود".

رساناس و عصر روشنگری در تاریخ زندگی بشر تحول و انقلابی عظیم علیه ارتجاع، مذهب و کلیسا بود. جنبش برهنگی در اعتراض به اسلام سیاسی که در چند دهه اخیر دنیا را در کام کثافت خود فرو برده است رساناسی در عصر ما است و مخالفین این حرکت در حزب اتحاد آنرا نه تنها به هیچ می گیرند بلکه افتخار ایستادگی در مقابل این حرکت رو به پیش را نصیب خود کرده اند. جنبش اعتراض عریان همانند عرصه های دیگر جنبش اعتراضی علیه حاکمان اسلامی تعرضی به گنبدیگی قوانین و فرامین پوسیده اسلامی و مذهبی است. تابوهای ساخته و پرداخته اسلامی را یکی پس از دیگری دارد خورد می کند. همان اندازه که جنبش زنان، جوانان و دیگر جنبشهای اعتراض اجتماعی در کوبیدن حکومت اسلامی سرمایه می تواند تکیه گاهی برای پیشبرد امر مبارزه طبقه کارگر علیه حکومتهای اسلامی سرمایه باشد، بی گمان جنبش اعتراض عریان نیز نه تنها مانعی در مقابل انقلاب اجتماعی طبقه کارگر نیست بلکه در رسوا نمودن شائبه های مذهبی که کمر کارگر را خم کرده است نقش موثری ایفا می کند. در کشورهای اسلام زده نسبت به کشورهای سرمایه داری غربی، طبقه کارگر بطور مضاعف از سرمایه و از گنداب اسلامی رنج می برد و زندگی تباها شده است. به هر درجه ای که اسلام و قوانین اسلامی حاکم توسط جنبشهای اعتراضی به عقب

رانده شود به همان اندازه به نفع جنبش طبقه کارگر نیز هست اما هر یک از این جنبشها جایگاه، نقش و تعریف خاص خود را دارند. بنا بر این کسی گمان نمی کند که اعتراض عریان به ضرر جنبش طبقه کارگر بعنوان طبقه ای که می تواند تمامی جنبشهای اعتراضی در جامعه را حول پرچم خود سازمان دهد عمل می کند بلکه برعکس کوبیدن هر درجه از کثافت اسلامی در جنبشهای رادیکال و سکولار، گامی در راه پیش روی برای جنبش انقلابی طبقه کارگر است. از نگاه کارگری که حاکمیت اسلامی، جریانات و لایه های ارتجاع مذهبی مانع از متشکل و متحد شدن او است، در سوراخ کردن اسلام سیاسی توسط رادیکالیسم اجتماعی و توسط هر بخشی از جامعه که مذهب را یک گام به عقب نشینی وادار کند به نفع انقلاب اجتماعی طبقه کارگر است نه برعکس.

اما تصویر ارائه شده توسط علی جوادی آگاهانه دادن تصویری وارونه است. می خواهد این را به خواننده القا کند که انقلابیون برهنه و جنبش اعتراض عریان اسم خود را چون انقلابی گذاشته اند در نتیجه می خواهند با اعتراض عریان و بجای طبقه کارگر انقلاب کنند. این نوع به تصویر کشیدن و لوث کردن این حرکت شبیه عوامفریبی ملاها برای عوام است. شبیه دادن تعریف از کمونیست بروایت همین روضه خوانها است که به عوام می گفتند کمون یعنی خدا، نیست هم یعنی نیست و نتیجتا کمونیست یعنی خدا نیست. اینها هرچه بیشتر بر مخالفت خود اصرار میکنند هم فرهنگ غیر سیاسی خود را بیشتر نمایان میکنند و هم ذهنیت ملی اسلامی خود را. البته هدفی هم جز فروختن این نظرات به ملی اسلامی ها ندارند. ظاهرا اینبار ملی اسلامی ها هم به اندازه اینها به مصادف با این حرکت نیامده اند.

نوشته "کارگران و انقلابات" حیظه دگرگونی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کل جامعه را تا بدست

گیری قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر مورد بحث و بررسی قرار می دهد و روشن می کند. شاهکار نوشته اخیر جوادی لوث کردن بحث انقلاب کارگری است. جابجایی و دادن تفصیر دلخواه و گمراه کننده از نوشته منصور حکمت، مانع از موضع عقب مانده و رسوای آنان نخواهد شد. "نقد" دیگر مخالفین اعتراض عریان در رهبری حزب اتحاد، تنفر عمیق آنان از حزب کمونیست کارگری است. با و بدون جنبش اعتراض عریان این جماعت حزب نفرت از حزب کمونیست کارگری را بنیاد نهاده اند. فکر کنیم مریم نمازی از کلمه انقلابی استفاده نمی کرد و فرض کنیم مریم و رفقای دیگری که کلیپ مربوطه را تهیه کرده اند عضو این حزب نبودند آیا باز هم اینها با همین نفرت و عصبانیت به این مساله برخورد میکردند؟ آیا کار عالیها هم از نظر اینها به فحشا شباهت دارد؟ انحرافات واقعا توصیف خوبی برای موقعیت این دوستان است. انسانهایی که با پراتیک روزمره شان تاریخی از مبارزه علیه هرگونه آثار و علایم بورژوازی و اسلامی را با خود دارند، توسط داش مشتی های حزب اتحاد با انواع ادبیات و فرهنگ مذهبی روبرو می شوند.

و اما فروش تقویم انقلابیون برهنه. مخالفین جنبش اعتراض عریان در حزب جوادی که پرچمدار مخالفت با آن هستند در این مورد هم می کوشند افراد صفوف خود را متقاعد سازند که فروش تقویم هیچ گونه مغایرتی با فروش مجلات و تقویم برهنگی آنگونه که در سیستم بورژوازی رایج است ندارد. خریداران تقویم انقلابیون برهنه کسانی در صف اعتراض به اسلام سیاسی و در صف تابو شکنان علیه شائبه های مذهبی هستند. با افتخار این تقویم را خریداری می کنند و خود را بخشی از جنبش اعتراض عریان و سکولاریسم در جامعه می دانند. این را جوادی و ماجدی بهتر از ما می دانند. اگر کسانی نیاز به مجلات سکسی داشته باشند، بازار سرمایه و نظام کالایی ساهلست که آنرا بوفور در اختیار جامعه قرار داده است. ذهنیت ماجدی و جوادی در

آزادی مهرداد امین وزیری و صدیق کریمی



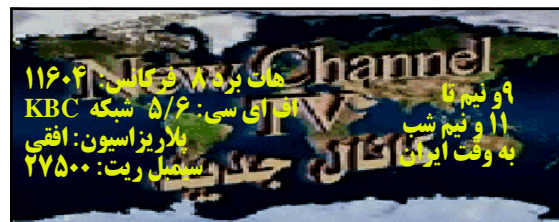
روز یکشنبه ۲۸/۱۲/۹۰ ساعت ۳ عصر «مهرداد امین وزیری» عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری و «فرزاد احمدی» عضو اتحادیه آزاد کارگران، بلا تکلیف در بازداشت اداره اطلاعات به سر می برند و هیچگونه اطلاعی از وضعیت آنان در دسترس نمی باشد.

کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری ضمن محکومیت ادامه بازداشت این فعالین کارگری و سایر فعالین، خواستار آزادی بدون قید و شرط آنان می باشد.

کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری
۲۹ اسفند ۱۳۹۰

کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی باید فوراً و بی قید و شرط آزاد شوند

این مورد سر سوزنی با حاجی بازاری های عقب مانده و اسلام زده تفاوت ندارد. پا فشاری اینها بر تشابه مابین تقویم اعتراض عریان با عکس مجلات لختی در بازار سرمایه نیز از جنس همان عوامفریبی های اخلاقی سخنگویان منبرها و از جنس تبلیغات جریانات ملی اسلامی علیه زنان است. بجز نایغه های این حزب، ملی اسلامی



همکار نشریه ایسکرا: آوات فرخی
E-Mail: awat.farokhi@yahoo.com

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!